28

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

»اَلحَمدُللهِ رَبِّ اَلعالَمین وَ صَلّی اللهُ عَلی سَیِّدِنَا وَ نَبِیِّنَا وَحَبیبِ اِلهِنا ابی القاسمِ مُحَمَّد، صَلی اللهُ علیهِ و عَلی آلهِ اَلطّاهرینَ سَیِّمَا بَقِّیةُ اللهِ الاَعظَمِ مَولانا الحُجَّتِ بنِ الْحَسَن عَجّل اللهُ تعالی فرجه الشریف وَ لَعنۀُ اللهِ عَلی اَعدائِهِم اَجمَعین إلی قيامِ يَومِ الدّين السَّلاَمُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلُمَّ بِهِ الشَّعَثَ‏ وَ يَمْلَأَ بِهِ الْأَرْضَ قِسْطاً وَ عَدْلاً وَ يُمَكِّنَ لَهُ وَ يُنْجِزَ بِهِ وَعْدَ الْمُؤْمِنِينَ‏ «

أعوذ بِاللَّهِ مِنَ الشَّیطَانِ الرَّجِیمِ

«وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ ثُمَّ إِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ»[[1]](#footnote-1)

هیچ جنبنده‌ای در زمین، و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند، نیست مگر اینکه امتهایی همانند شما هستند. ما هیچ چیز را در این کتاب، فرو گذار نکردیم؛ سپس همگی به سوی پروردگارشان محشور می‌گردند.

این آیه­ی شریفه از جمله­ی آیاتی است از قرآن کریم که راجع به مسئله­ی معاد، قیامت، رستاخیزعظیم و محشر عمومی سخن گفته است که می­فرماید؛ «وَ مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَالُكُمْ»

هر جنبنده­ای در زمین هست و هر پرنده­ای که با دو بال خود پرواز می­کند همه­ی این­ها مانند شما انسان­ها امت­هایی هستند، که همگی رو به محشر حرکت می­کنند و عاقبت به سوی پروردگار خودشون محشور خواهند شد.

کلمه­ی«دابة» در لغت به معنای جنبنده است، گر چه کثیراً، غالباً به کار می­رود در معنای اَسب، فَرَس، اما این­جا به قرینه­ی فی الارض می­شود گفت که، همه­ی جنبنده­ها منظورند «مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ» هیچ جنبنده‌ای در زمین نیست، تمام جنبنده‌ها و جانداردا را شامل می‌شود «ولا طائر» طائر یعنی پرنده «یَطیرُ بِجناحَیه» پرنده­ای که با دو بال خودش پرواز می­کند. حالا این قید برای چی دنبال این طائر آمده، کلمه­ی طائر یعنی پرنده­ ، معلوم است است هر پرنده­ای با دو بال خودش پرواز می­کند حالا این قید که این­جا ذکر شده چه فایده­ای دارد؟ حالا آقایان علماء تشریف‌فرما هستند، حضرت آقای مجتهدی هم تشریف‌فرما هستند، بنده این­که به نظر می­رسد عرض می­کنم که این «یطیر بجناحیه» آیا چه قیدی است؟ قید توضیحی ا­ست یا قید احترازی؟ یعنی همان طائر را توضیح می‌دهد«طائر یطیر بجناحیه» یعنی همان طائر را توضیح می‌دهد که با دو بال خودش پرواز می­کند؟ مثل این­که ما می‌گوییم با این دو گوش خودم شنیدم، شنیدم، یعنی با گوش شنیدم.، با دو گوش خودم شنیدم برای تأکید مطلب گاهی گفته می‌شود، آیا از این قبیله این­جا هم که؛ «یَطیرُ بِجناحَیه» قید توضیحی باشد برای طائر؟ یا احتمالاً بگوییم که قید احترازی هست منتها، چون کلمه­ی طائر گاهی به معنای غیر پرنده هم به کار رفته در خود قرآن از اعمال انسان هم گاهی تعبیر می‌شود به طائر، اعمال انسان«وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا»[[2]](#footnote-2)

و هر انسانی، اعمالش را بر گردنش آویخته‌ایم؛ و روز قیامت، کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود، گشوده می‌بیند! (این همان نامه اعمال اوست!)

این­جا معلوم است است که مراد از طائر پرنده نیست، اعمال انسان است. اعمال خوب و بد انسان که گویی مانند پرنده‌ای از درون انسان بر­می­خیزد و علی­الدّوام بالای سر انسان در حال چرخیدن­ و گردش کردن­ و پرواز است تا روزی بر دوش او خواهد نشست. در این آیه کلمه­ی«طائر» به معنای اعمال به کار رفته «وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ» معلوم استه که به معنای اعمال است.

ولی این­جا این قید آمده احتمالا عرض می­کنم که آن توهم دفع بشود، یعنی توهّم نکنید این­جا هم مجازاً کلمه­ی طائر به کار رفته، نه! این­جا معنی حقیقی­ش را دارد، یعنی همان پرنده. برای این­که آن توهّم مجازیّت دفع بشود و معنی حقیقی بفهمیم که مراده این قید آمده «یطیر بجناحیه» ­می­شود قید احتر­از­ی به منظور دفع آن توهم، توهّم تجوّز و استعمال مجازی ، این­جا طائر استعمال مجازی ندارد، استعمال حقیقی دارد، یعنی پرنده. پس کلمه­ی«یَطیرُ بِجناحَیه» به­جا آمده است و برای احتراز از آن توهّم است، که معنای مجازی نیست ­و حقیقی است.

هر پرنده­ای با دو بال خودش که پرواز می­کند و هر جنبنده­ای در زمین، یعنی چه حیوانات زمینی، یا حیوانات هوایی همه­ی این­ها «اُمَم» همه­­شان امّت­ها هستند. «اُمم اَمثالُکم» مانند شما.

کلمه­ی «اُمَم» جمع امّت است، امت جمعیتی ا­ست که قدر مشترکی با هم دارند؛ حالا یا در مکان واحدی مشترکند، در زمان واحدی مشترکند، دین واحد دارند، مقصد واحدی دارند، به­هر حال امّت آن جمعیتی که متحرّک است و فعال است و از مسیر خاصّی رو به مقصد خاصّی می­رود. آن فردی هم که پیشوا باشد و رو به آن مقصد حرکت می­کند، ازش تعبیر به امام می‌کنند و آن جمعیتی هم که دنبال آن پیشوا در همان مسیر رو به همان مقصد می­رود، تعبیر به امّت می­شود. پس امت جمعیت فعال، متحرک و در حال حرکت به سو­ی مقصد خاصی و دنبال پیشوا­ی خاصی.

همان طور که شما امّت هستید آن­ها هم چنینند؛ حیوانات هم چنینند، همه­ی پرنده­ها، همه­ی جنبنده­ها مانند شما امتند! آخر آیه هم دارد که همه محشور می­شوند و روزی حشر دارند. بعد کلمه­ی کتاب هم دنبالش آمده «مَا فَرّطنَا فِی الکِتابِ مِن شَی­ءِ»[[3]](#footnote-3) ما در کتاب از چیزی فرو گذار نکرده‌ایم، آنچه که لازم بوده آمده است حالا کتاب، کتاب تکوین است؟ احتمالا، یا کتاب تشریع است قرآن؟ این هم احتمالاً هر دو ممکن است، ما در این کتاب تفریط نکرده‌ایم، تفریط یعنی کم گذاشتن ما چیزی کم نگذاشته‌ایم، در عالم تکوین خود این عالم کتابی است، زمین و آسمان و این همه سطرها و این همه کلمات درش نوشته شده به قلم الهی. به قول آن شاعر:

«به نزد آن که جانش در تجلّاست، همه عالم کتاب حق تعالی­ست

عرض اعراب و جوهر چون حروف است مراتب جمله آیات وقوف است

از او هر عالمی چون سوره ای خاص یکی زان فاتحه و آن دیگراخلاص»[[4]](#footnote-4)

همه­ی عالم کتاب تکوین است، در این کتاب عالم تکوین ما چیزی کم نگذاشته‌ایم آن‌چه که لازم بوده است در نظام آفرینش و در نظام احسن که آیتیّت دارد برای علم ما، قدرت ما، حکمت ما، قرار داده‌ایم «وَ کَأیِّن مِن آَیة ٍفِی السّماوات وَ الأرض یَمُرُون عَلَیها وَ هُم عَنها مُعرِضون» [[5]](#footnote-5)

و چه بسیار نشانه‌ای (از خدا) در آسمانها و زمین که آنها از کنارش می‌گذرند، و از آن رویگردانند!

زمین و آسمان آسمان مملوّ از آیات ما­ست و این کتابی­ است که دَرِ آن تفریط نشده، و هم ممکن است این کتاب، کتاب تشریع و قرآن باشد؛ یعنی در همین کتاب تشریع و قرآن هم ما چیزی کم نگذاشته­ایم، آنچه که درباره­ی تربیت­ و هدایت انسان لازم بوده ما آورده‌ایم «اِنَّ هَذَا القرآن یَهدی لِلَّتی هِیَ اَقوَم»[[6]](#footnote-6)

این قرآن، به راهی که استوارترین راه‌هاست، هدایت می‌کند

کمی ندارد پس هم نه کتاب تکوین در آن تفریط شده و نه کتاب تشریع در آن تفریط شده. «ما فرطنا فی الکتاب من شیء» ما تفریط نکرده‌ایم، کمبودی نیست و چیزی کم نگذاشته‌ایم، نه در عالم آفرینش و خلقت و نه در عالم تشریع و شریعت.

حالا این­که مانند شما هستند این موجودات، این در چه مانند انسانند؟ جنبنده­ها مانند انسانند، پرنده­ها مانند شما هستند، «اُمَم اَمثالکم» در چه شباهت به انسان دارند؟ ممکن است از جهت آیتیّت، همه آیتند «وَ فی کُلِّ شَی­ءٍ لَهُ آیة

تَدُلُّ عَلی اَنَّهُ واحِدٌ»[[7]](#footnote-7)

هر موجودی در حد خودش نشانه­ی خالقش است، وجودش وجود او را نشان می‌دهد، هستی خودش هستی خالق را نشان می‌دهد، چون او هست، من هستم. اگر حیات دارد نشان دهنده­ی حیات اوست، قدرت دارد نشان دهنده­ی قدرت اوست، هر چه من دارم از او دارم، پس موجودی زنده و عالم، قدیر، مرید هست که من هستم «و فی کل شیء له ایة» همه آیات الهیّه هستند. مُنتها انسان آیت کبری ست، آیت کبر­ای در عالم انسان است و آن هم انسان کامل وجود اقدس حضرت ختمی مرتبت(ص)که آیت الله العظمی اوست، آیت الله الکبری اوست، همه آیتند از این جهت بگوییم که، شبیه انسانند «الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ»[[8]](#footnote-8)

و هیچ در نظم خلقت خدای رحمان بی‌نظمی و نقصان نخواهی یافت، باز بارها به دیده عقل بنگر تا هیچ نقص و خلل هرگز در آن توانی یافت؟

در این عالم خلقت به هر مخلوقی شما نگاه کنید، تفاوت از جهت داشتن جهاز خلقت یکی هستند، همان قدرتی که فیل با آن عظمت را مجهّز آفریده، همان قدرت پشه­ی به این ریزی، کوچیکی را مجهز آفریده. آن­چه فیل دارد پشه دارد به اضافه­ی دو بال، که پشه دارد و فیل ندارد. «مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاوُتٍ فَارْجِعِ الْبَصَرَ»

چشم عقل و فکر خود را بچرخون در این نظام خلقت «هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ»[[9]](#footnote-9) آیا در کجا کجی می‌بینی؟ در یک­جا سستی می­بینی؟ ازجهت این که همه چیز آیات الهیّه اند هر موجودی مجهّزبه جهاز حیاتی خودش است! این خودش آیت است، همه­ی موجودات مثل انسان، یکی هم در دراکیّت، اینم ممکن است، شما درک دارید، شعور دارید بدانید که همه­ی موجودات چنین‌اند، می‌شود استفاده کرد که همه ی موجودات، جنبنده­ها، پرنده­ها، همه دارای درکند، دارای شعورند؛ نه تنها شما.

خودش مطلبی است که صاحب نظران در حکمت و فلسفه معتقد به این هستند که وجود و هستی به هر جا دامن کشیده در همان جا در حد خودش حیات هست، علم هست، اراده هست، در حد خودش. پست­ترین موجودات چون هستی دارد در همان مرتبه هستی خودش حیات دارد، اراده دارد، شعور دارد تا برسد به مرتبه­ی اعلای هستی. قرآن هم می‌شود استفاده کرد ازش «يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و َمَا فِي الْأَرْضِ»[[10]](#footnote-10)

هر چه در آسمان­­ها نگفته «من فی السموات» هر که، هر چه در آسمان­ها و زمین هست، همه در حال تسبیح­ند، تسبیح معلوم است که معرفت می­خواد، شناسایی می­خواهد، این جماد در حال تسبیح است، درخت در حال تسبیح است، این معلوم می‌شود که درکی دارد و این تسبیح یعنی تنزیه؛ او را از نقائص پاک دانستن و به کمالات مُتّصف دانستن؛ این درک می­خواهد، باید بشناسد کسی را که این نقصی ندارد و کمال دارد تا تسبیحش کند، تنزیه­ش کند، پس تسبیح یک کاری­ است که متفرّع بر درک است، متفرع بر آشنایی است، کمال شناسی است، نقص شناسی است، نقص را بشناسد، کمال را بشناسد بگه این نقص ندارد و کمال دارد این تسبیح است، همه ی موجودات در حال تسبیح هستند «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ» [[11]](#footnote-11)

هیچ موجودی هیچ چیزی در عالم نیست، هیچ چیزی، قرآن است، هیچ چیزی در عالم نیست مگر این­که همه در حال تسبیح­ند، همه در حال تحمیدند، همه حمد او می­گویند، نعمت او را در خود می­بینند، در مقابل او سجده دارند «وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»[[12]](#footnote-12)

در حال سجده‌اند، در حال تسبیح و تقدیسند، منتها شما نمی‌فهمید «ولَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ»[[13]](#footnote-13)

اگر تسبیح اضطراری و تکوینی بود که می‌فهمیدیم، ما همه می‌فهمیم که همه­ی موجودات تکوین دارند تکویناً، اضطراراً تسبیح دارند؛ این را می‌دانیم که هر موجودی مضطّر است یعنی خدا او را آن طور آفریده که خواسته است، این تسبیح اضطراری همه می­فهمیم. معلوم می‌شود که یک تسبیح اختیاری دارند در عالم خودشان که ما نمی­فهمیم ما نمی­دانیم، هر موجودی دو چهره دارد، یک چهره­ی «الی الحقّی» دارد یک چهره­ی «الی الخلقی» دارد که تعبیر می کنند «یلی الحقّی» و «یلی الخلقی»، عمدتاً آن چهره­ی یلی الخلقی ساکن است، آرام است، خاموش است، دیوار است، جامد است، درخت است. امّا از آن چهره­ی یلی الحقّی آن سو آن­جا زنده است؛

مرده زین سواند و زان سو زنده‌اند، خامش این­جا و آن طرف گوینده­اند.

چهره یلی الخلقی شان مرده است.

مرده زین سواند، زان سو زنده‌اند، خامش این­جا و آن طرف گوینده­اند.[[14]](#footnote-14)

نطق آب و نطق خاک و نطق گل، هست محسوس حواسّ اهل دل.

آن­ها می­توانند، صاحب­دلان می­توانند درک کنند، منتها ما درک نمی­کنیم.

گر تو را آن چشم غیبی باز شد، با تو ذرات جهان هم­راز شد،[[15]](#footnote-15)

جمله­ی ذرات عالم در نهان با تو می­گویند روزان و شبان،[[16]](#footnote-16)

ما سمیعیم و بصیر و با هشیم با شما نامحرمان ما خاموشیم.

صدای ما را نامحرم نمی­شنود، شما چون نامحرمی صدای ما را نمی­شنوی ولی ما می­بینیم، می­شنویم، با شما نامحرمان ما خاموشیم.

چون شما سوی جمادی می­روید، محرم جان جمادان چون شوید.

شما سرگرم با جمادات هستید، شما مرده‌پرستی می­کنید، شما همش دنبال این هستید پول کجا هست و آهن کجا هست و آهک کجا هست، گچ کجا هست، سیمان کجا هست و اینها مرده‌اند شما دنبال همین­ها هستید، شب و روز می­دوید دنبال مرده­ها و هی این مُرده­ها را تر و خشک می­کنید، مرده­ها میان به سمت شما خوشحال می­شوید، مرده ­ها می‌روند غمگین می­شوید.

چون شما سوی جمادی می­روید محرم جان جمادان چون شوید،

از جمادی عالم جانها روید، غلغل اجزاء عالم بشنوید.[[17]](#footnote-17)

پس قرآن هم می‌گوید تسبیح دارند و همه در حال تسبیحند. خود قرآن کریم صریحاً داستان مورچه و سلیمان (ع) رو آورده و آن عجیب است «حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»[[18]](#footnote-18)

(آنها حرکت کردند) تا به سرزمین مورچگان رسیدند؛ مورچه‌ای گفت: «به لانه‌های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی‌فهمند!»

آیه­ی صریح قرآن است که مورچه سخن گفته است، یعنی مورچه درک داشته، سخن گفته، گفته؛ فرمان داده به آن قوم خودش که بروید در لانه‌ها، نکند زیر پای لشکریان سلیمان مالانده شوید و عجیب اینکه «وَهُمْ لَايَشْعُرُونَ» نشان می‌دهد که این مورچه حتی فهمی‌دهد، تشخیص داده که، ممکن است مالاندن، زیر پا له کردن، عمداً و قصداً باشد ممکن است بدون قصد باشد اینو درک کرده و لذا به آن­ها گفته که اگر این­ها بخواهند با تصمیم به سمت ما بیان برای کشتن ما، له کردن ما، ما نمی­توانیم فرار کنیم، معلوم است آنها قویند و لشگریانی هستند، در لانه هم بریم ما را بیرون می­کشند اگر بنا بر این دارند که ما را نابود کنند، کنار رفتن ما نافع به حال ما نیست. اما ما چون می‌دانم این­ها قصد ما را ندارند، با ما کاری ندارند، نمی­خواهند ما را له کنند، بی‌توجّه ممکن است زیر پا له بشویم، چون این است پس وظیفه­ی ما کنار رفتن است، چون این است وظیفه­ کنار رفتن است، که، اگر کنار برویم مالانده نمی­شویم اما اگر آنا بخواهند عن‌قصدٍ به سوی ما بیایند، کنار رفتن ما فایده­ای ندارد.

این معلوم است می‌شود که توجه به این مطلب داشته که فرمان می‌دهد؛ «يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ» چون قصدی ندارند بی­­توجّه، ممکن است، لشکریانی هستند ممکن است زیر پایشان له بشویم، پس کنار بروید این نشون می‌دهد درک دارد این، تنها غریزه حسابش نیست، الهام غریزی تنها نیست درک دارد، شناسایی دارد، تشخیص دارد.

از این عجیب­تر هُدهد است که در همان سوره­ی نمل است، آنجا قصه­ی هدهد رو آورده که «وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ» جناب سلیمان جستجو کرد در میان این مرغ­ها هدهد رو ندید «مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ»[[19]](#footnote-19) کجاست من نمی­بینمش؟ بعد تهدید کرد که حالا بدون اذن من رفت است چنین می­کنم و چنان، تا بعد آمد، آمد گفت «فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ»[[20]](#footnote-20) من مطلبی را یافته‌ام که شما نیافته‌اید. این عجیب است. پیغمبر زمان است که اصلاً معلوم است بوده که آن­روز هم ایشان هم نمی­دانست که در یک نقطه­ی زمین یک حکومتی هست و سلطنتی هست و ملکه‌ای هست و حکومت می­کند اصلا نمی­دانست که آمده، هدهد آمده گفته «أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ يَقِينٍ»[[21]](#footnote-21) من مطلبی یافته­ام که شما نیافته­اید «إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ»[[22]](#footnote-22)

من رفتم در یک منطقه­ای رسیدم آن­جا یک زنی دارد حکومت می­کند و همه­ی امکانات به او داده شده و تختی عظیم دارد و سلطنتی بزرگ دارد امّا «وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ»

دیدم آن­ها خدا پرست نیستند، خورشید پرستند، به جای خدا خورشید می­پرستند

«وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ»[[23]](#footnote-23)

و شیطان اعمال زشت آنان را در نظرشان زیبا جلوه داده و آنها را به کلی از راه خدا باز داشته و آنها هم به حق راه یافته نیستند.

این درک می­خواهد این مسائل، یک حیوان تنها که نمی‌شود که این­ها را درعالم همان حیوانی که ما ازش درک می­کنیم بفهمد، می‌گوید من رفته­ام تفحّص کرده­ام، حکومت دیده­ام، اعتقادات منحرف دیده­ام، اعتقاد منحرف دارند، خداپرستی نمی­کنند، خورشید پرستی می­کنند و شیطان آن­ها را گولشان زده این معلوم است که معارفی هست.

لذا این نظم و حساب دقیقی که ما در بسیاری از زندگی، بسیاری از حیوانات می­بینیم این معلوم است که درک مثلا زنبور عسل با آن دقت و نظم و حسابی که دارند خانه‌سازی می­کنند چی­کار می­کنند. مورچه­گان، موریانه که دانشمندان هم کتاب­ها نوشته­اند در زندگی این حیوانات، مورچه­ها چطور تمدنی عجیب دارند و زنبور عسل چطور دارد، موریانه­ها چجور دارن این تنها غریزه است؟ این درک معلوم است تشخیص می‌دهد، آگاهی معرفتی است، غریزه که یکنواخت کار می­کند.

یک گوسفند، بچّه­ی گوسفند تجربه هم تا به حال نداشته، سگ را از دور تشخیص می‌دهد از سگ نمی­گریزد، از گرگ می­گریز است، احساس می‌کند این یه غریزه نمی‌شود به او بگوییم، آیا این غریزه، یکنواخت کار می­کند باید، از سگ هم بگریزد، ولی درک می­کند که گرگ دشمن اوست فرار می‌کند ولی از سگ نه فرار ­نمی­کند.

سگ صاحب خانه‌اش را می­شناسد حتی بچه­های او را­ پیش یک بچه­ی دو ساله صاحب خانه­اش خضوع می­کند، پوزه به خاک می­مالد اما یک اجنبی بیاید می‌پرد به سمت او مانند شیر؛ این تشخیص می‌دهد می­شناسد صاحب خانه­اش را و بچه­ها­ی او را می­شناسد امّا دیگران را تشخیص می‌دهد که این اجنبی است، این خودی­ است آن اجنبی است، تشخیص می‌دهد.، عجیب است و وفاداری اینها و حیای بعضی حیوانات.

امروز هم در دنیای تمدن هست، شنیده می‌شود که آموزشگاه­ها برای حیوانات ترتیب داده­اند که تربیت کنند، آموزش بدهند مثلا چه بسا از سگ­ها استفاده­ی پلیسی می­کنند کار­ها­ی پلیسی برای پیدا کردن جنایت کار­ها از سگ استفاده کنند. حیواناتی تربیت کنند که برای خرید جنس از مغازه­ها، بروند از مغازه­ها جنس بخرند بیاورند این غریزه که با این تطبیق نمی‌شود.

حتی قصه­ای بنده خواندم در کتابی خیلی عجیب بود راجع به سگ، که این نقل شده بود از مرحوم فرهاد میرزا عموی ناصرالدین شاه که مرد دانشمندی بوده، صاحب تألیف هم بوده، او گفته که من با سفیر انگلیس در تهران آشنایی داشتم و به دیدار او رفتم برای این­که مأنوس بشوم آلبوم عکس آورد که من نگاه کنم و انس بگیرم بعد خودش آمد عکس­ها را یکی یکی به من نشان می­داد، یک عکسی را برداشت به من نشان بدهد، تا چشمش به او افتاد دیدم منقلب شد، گریه کرد، نالان شد اصلاً.

من نگاه کردم دیدم عکس سگ است، تعجب کردم یعنی چه؟ حالا برای سگ این گریه می­کند و سبب پرسیدم گفت آقا این سگ عادی نبود، دید که خاطره­ی عجیبی من از او دارم، بعد گفت من آن اوقاتی که من در لندن بودم یک روز برای انجام مأموریتی در چند کیلومتری خارج شهر قرار بود بروم، کیفی همرا­هم بود پول درش بود و اسناد و مدارک مهم دولتی درش بود، برداشتم، از خانه خارج شدم. این سگ دنبال من آمد هر چه خواستم ردش کنم، نشد دنبال من آمد تا در بیابان رسیدم، یک درختی، در سایه­ی آن درخت استراحت کردم، خوراکی همرا­هم بود خوردم بعد بر­خاستم بروم، چند قدم که رفتم این سگ آمد سر راه و من را گرفت، مانع شد از رفتن، هر چه خواستم دورش کنم نشد، سر راهم می­گرفت مانع از رفتن بود، آخر خشمگین شدم هفت تیر همرا­هم بود چند تیر براش خالی کردم.

بعد مجروح شد و افتاد، من رفتم مقدار زیادی طی مسافت کردم متوجه شدم که این کیف همرا­هم نیست خیلی ناراحت شدم، هم پول بود هم مدارک مهم دولتی بود اگر دست کسی می­افتاد شدیداً مسئولیت داشتم خیلی ناراحت شدم، فهمیدم زیر درخت گذاشته­ام، برگشتم فهمیدم این حیوان زبان بسته فهمیده بود که من کیف را جا گذاشته­ام، سر راه بر من می­گرفته که من متوجّه بشوم برگردم، برای این بوده، از این جهت ناراحت شده بودم که چرا زدم او را با تیر، بعد آمدم زیر درخت دیدم نیست، این کیف نیست، خیلی بیشتر ناراحت شدم.

گفتم بروم سراغ سگ که در چه حالی است آن­جا که تیرش زده بودم، رفتم دیدم او نیست، آن­جا هم نیست. بعد قطرات خونش که ریخته شده بود روی زمین در اثر زدن من، آن رو گرفتم قطرات خون را تا رفتم تا رسیدم به یک گودالی که از جاده­ی اصلی دور افتاده بود دیدم تو آن گودال کیف مرا به دهان به دندان گرفته همان­جا مرده است، من فهمیدم عجب این حیوان زبان بسته اول نگذاشت که من بروم بعد از من که مأیوس شد، برای این­که این کیف من به دست رهگذر­ها نیفتد این را برداشته تا آنجا که در توانش بوده از جاده دور شده، یک جای دور دستی آمده و آن­جا افتاده و مرده است، این بود من خیلی ناراحت شدم، متأثر شدم، چرا یک چنین حیوان با وفایی را من به اینگونه جنایت در باره­اش کردم، دیدم او در باره­ی من خدمت کرده و من به او جنایت کرده­ام، بعد گفت که حالا آیا جا ندارد که من برای این گریه کنم؟ برای این­که چنین حیوانی که یک چیزی می‌خورد و این­قدر خدمت‌گزار و فداکار است.

این انسان را ببین «قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ»[[24]](#footnote-24) خداوند می‌گوید؛ کشته باد انسان، مرگ بر این انسان، چقدر ناسپاس است، چقدر کفران نعمت می­کند، چقدر نمک خور و نمکدان شکن است، این همه نعمت­ها خدا به او داده است ،غرق در نعمتها، توجه هم ندارد! اگر در این میلیون­ها نعمت که سرا پای او را گرفته یک گوشه­ی زندگی­اش، یک قدری دشواری پیش بیاید، سختی پیش بیاید، یک کمی پولش کم بشود، رونق بازارش کم بشود و مصیبتی پیش بیاید، مرضی پیش بیاید، اُو غوغا به پا می­کند! همه نعمت­ها را فراموش می­کند. با خدا به جنگ می­رود، پرخاشگری می­کند و اعتراضاتی می­کند و این انسان بی وفا. در مقابل آن منعم مهربان، منعمی که غرق در نعمتش کرده است.

به هر حال اینها نمونه‌ها نشان می‌دهد که حیوانات درک دارند و آخر آیه هم که نشان می‌دهد دلیش بر اینکه همین درک دارند، آخر آیه دارد که «ثُمَّ الی ربِّهِم یحشَرونَ»[[25]](#footnote-25) این­ها محشر دارند، در پیش خدا حشر خواهند داشت، حشر یعنی بسیج کردن یک جمعیتی، مردم را بسیج می­کنند، حرکت می‌دهند، همه را در موقف حساب نگه­شان می­دارند و آنوقت معلوم می‌شود که این­ها هم محشر دارند چون «ثُمَّ الی ربِّهِم یحشَرونَ» به همین امم بر می­گردد که «امم امثالکم» اینها محشور می­شوند، حشر دارند.

مسلّم است کیفر و پاداش روز قیامت متفرّع بر تکلیف است، باید تکلیف داشته باشند در دنیا، تا در قیامت هم کیفر و پاداش ببینند تکلیف هم در دنیا متفرّع بر عقل و شعور و درک است، آنی که درک و شعور ندارد که تکلیف ندارد، تکلیف ندارد کیفر و پاداش ندارد، آیه نشان می‌دهد که این­ها حشر دارند روز قیامت، حشر کیفر و پاداش هست و آن هم تکلیف و پس باید دارای درکی باشند.

ما دلیل نداریم بر اینکه در عالم حیوانات درک شعوری آنچنان که در حدّ خودشون تکلیف داشته باشند دلیل نداریم نداشته باشیم. مرحوم علامه­ی طباطبایی رضوان الله علیه صاحب تفسیر المیزان، ایشان راجع به همین مطلب می­گوید؛ ممکن است شما سؤال کنید که حالا اینها درک دارند، تکلیف دارند، پس مگر یک شریعتی هم دارند مثلاً؟ پیغمبری هم مبعوث شده بر خودشان از جنس خودشان؟ این طور هستند؟ یک پیغمبری از جنس خود مبعوث دارند؟ شریعتی دارند، تکلیفی دارند؟ ایشان­ می­فرمایند که اصلاً ما نسبت به عالم حیوانات در حجابیم، ما راهی نداریم به عالم حیوانات به تمام خصوصیات، مشخصات­شان.

ما چه می­دانیم که در این باره­ ما بحث کنیم نفی و اثبات کنیم؟ راه نداریم، هر چه هم بگوییم رجماًبالغیب گفته­ایم. برای اینکه در خود قرآن راجع به این که حالا این­ها آیا پیغمبری دارن شریعتی دارند، مذهبی دارند، نیامده است! در روایات ما هم بر این قسمت نیامده، پس ما نسبت به این مطلب در حال سکوتیم، ما نمی­دانیم، نسبت به عالم حیوانات آیا چه وضعی دارند نمی­دانیم، ولی این مقدار هم می­توانیم از آیات و روایات استفاده کنیم که، نه در حدّ خودشان درک دارند، این مقدار، در حد خود درک دارن، به اندازه­ی همان درک­شان مسئولیت دارند، به اندازه­ی همان هم روز قیامت کیفر و پاداش دارند. این مقدار اجمالاً ما می­فهمیم، اما تفصیلاً و تمام خصوصیات را ما نمی­دانیم، آن مقدار که از قرآن، ظاهرش استفاده می­کنیم این محشور می­شوند.

روایتی هم داریم که ذیل همین آیه که فرمود رسول اکرم(ص)؛ «ان الله یحشر هذه الامم» ذیل همین آیه است چون امم اسم برده شده «انَّ اللَّهَ يَحشُرُ هذِهِ الاُمَمَ يومَ القيامةِ و يَقتَصُّ مِن بَعضِها لبعضٍ حتّىَ يَقتَصُّ لِلجَماء مِن القَرناء»[[26]](#footnote-26) فرمود روز قیامت همه­ی این امت ها که گفتیم در آیه­ی شریفه«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ» همه­ی این­ها روز قیامت خدا محشور می­کند تا اینکه در میان­شان داوری کند، قصاص هم می­کند، آن حیوانی که ظلم کرده، به آن حیوان مظلوم، باید خسارتش جبران بشود «لبعضٍ حتّىَ يَقتَصُّ لِلجَماء مِن القَرناء» از آن حیوان شاخ دار که شاخ زده به حیوان بی­شاخ ازش قصاص می­کنن.

بعد ابوذر رضی الله عنه دارد در روایت دارد که روزی با رسول اکرم بودیم دو تا بز با هم شاخ می­زدند رسول اکرم فرمود می­دانی که اینا چرا به هم شاخ می­زنند؟ گفتیم خیر، فرمود خدا می­داند و روزی هم در میان­شان داوری خواهد کرد بین همین­ها.[[27]](#footnote-27) حالا این­جا باز هم یک تنبیهی برای ما باشد و بدانیم وقتی حیوانات بنا شد که یک شاخ به هم می­زنند، روز قیامت حساب دارد، ولش نمی­کنند، باید تحت حساب بیاید، در حد خودش باید کیفر ببیند و قصاص بشود، آیا با انسان­ها چه خواهند کرد؟ این انسان­هایی که بی­پروا، بی‌تفاوت، چقدر ستم می­کنند، چقدر جور دارند، چقدر ظلم درباره­ی یکدیگر دارند.

یک حبّه­ی گندم را آن مرد صالح فرمود به حسابش رسیدند؛ که نقل شده مرد صالحی گفت: روز ماه رمضان بود روزه دار بودم نزدیک غروب رفتم مغازه­ی یکی از دوستان من که گندم فروش بود نشستم کنار یک کیسه­ی گندم. بعد تا اذان که گفته شد صدای مؤذّن که بلند شد، من دست بردم یک حبه­ی گندم از آن کیسه­ی گندم او بر­داشتم، زیر دندانم گذاشتم دو نصفش کردم، ناگهان یادم آمد که این صاحب دارد، مال من که نیست، بدون اذن صاحبش برداشتم، انداختم توی همان کیسه­ی گندم. بعد وقتی که مرد، این را تشییع جنازه به قدری عظیم بود، از صبح تا غروب نشد دفن کنند که شبانه دفنش کردن، چون بس که ازدحام جمعیت بود پای جنازه­اش، بعد از این­ که دفن کردند -شاید بعد یک سال درست نظرم نیست- او را در خواب دیدند، از او پرسیدند، گفت: که من بهشتی شدم، من را عفوم کردند، اما راجع به همان یک حبّه‌ی گندم حساب کشیدند از من، یک حبه­ی گندم زیر دندان خودم خرد کردم، دو نصفش کردم دوباره انداختم روی کیسه­ی صاحبش ولی به همان مرا از من حساب کشیدند! چه بسا یک سال معطل همان بودم!

آن زن نقل شده که حوریه­ی صالحه بوده، این وقتی از دنیا رفت بعد 40 سال او را در خواب دیدند گفت که، 40 سال است من معذّبم برای یک کاری که انجام شده است، زن صالحه­ای بود. در همسایگی ما یک شب جوان­هایی بودند و بساط میگساری داشتند چراغشان خاموش شد، من رفتم یک نخی بردم فتیله­ی چراغشان را اصلاح کردم، 40 ساله گرفتار همان هستم که آن چرا یک نخ کمک کردم به گنه­کار­ها. یک نخ به گنه کار کمک کردم فتیله­ی چراغ­شان را اصلاح کردم برای همین، آنوقت توجّه مسلمان­ها که در بازار این همه اجحاف­ها، این همه گران­فروشی­ها، این همه تقلّب­ها، ربا خواری­ها!

پناه بر خدا می­بریم که با این اعتقاداتی که ما داریم و با این حرف­هایی که می­شنویم از قرآن و روایات معصومین چی می­شود. چه می­کنند با ما؟ کسبه­ی بازار خیلی بیدار باشند، کسانی که در ادارات، وزارتخانه­ها مردم آنا مراجعه می­کنند حق مردم را ضایع کنند، گرفتاری دارند برای یک امضاء مرد بیچاره‌ای را معطل کردند، هی فردا بیا پس­فردا بیا از این اتاق به آن اتاق اینها گرفتاری دارد. در بیمارستا­نها، بیمارها را نرسیدن، اطبّاء در معالجات خودشان فقط پول را دیدن خدا را ندیدن!

مسئولین، مقامات دولتی این­ها مراقب باشند بیت­المال مسلمین در کجاها صرف می­شود، اسراف‌کاری‌ها، تنها نان خشک دادن تو کوچه اسراف نیست، اسراف کاری­های عظیمی ما داریم آنها را باید رعایت بشود، دین خدا نکند با اسراف کاری­ها لکّه دار بشود؟ خدشه دار بشود؟ حلال و حرام خدا جابجا بشود؟ نکند بر خلاف دین مقدس اسلام نظر­ها بدهیم؟ عمل­ها کنیم؟ ما داریم کم­کم قرُق را می­شکنیم، شهردار از زن­ها انتخاب می­کنیم کم­کم برسد به مقامات قضائی و دخالت دادن زن­ها در دستگاه قضائی و سایر مطالب و این­ها خیلی برای ما گرفتاری دارد، حساب­ها عمیق است، عجیب است، آنوقت زن­های ما می‌گویند بله، فاطمه زهرا(ع)چنین بود و چنین کرد و زینب کبری(ع) چنین، ما هم دختران زینبیم و بله ما هم فرزندان فاطمه اطهر(ع) هستیم و مولی المتقین(ع) می­فرماید؛

«اَتمَلِّكَاَلْمَرْأَةَ مِنْ أَمْرِهَا مَا جَاوَزَ نَفْسَهَا »[[28]](#footnote-28)

زن­ها را به کار­هایی که بیش از خارج از محدوده­ی زندگی شخصی آن­ها­ست نگمارید

*«*فَإِنَّاَلْمَرْأَةَرَيْحَانَةٌ *وَ* لَيْسَتْبِقَهْرَمَانَةٍ *»[[29]](#footnote-29)*

زن گل خوش­بویی در جامعه است، قهرمان نیست او اینجور گفته، به کار­هایی که خارج از محدوده­ی زندگی شخصی اوست نگمارید. ما جور دیگری شاید بگوییم! ما از مولی المتقین(ع) اسلام شناس­تریم و هم انسان‌شناس­تر هم هستیم؟! هم انسان­ها را خوب می­شناسیم، مرد و ­زن­ها را خوب می­شناسیم و هم اسلام را خوب می­شناسیم، چه عرض کنم مورد حساب و کیفر و عقاب واقع نشویم پناه بر خدا می­بریم. لذا در ذیل این آیات فرمود؛

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا صُمٌّ وَبُكْمٌ فِي الظُّلُمَاتِ»[[30]](#footnote-30) آن کسانی که عملاً آیات ما را تکذیب می­کنند این­ها کَرانی شده­اند که صدای حق را نمی­شنوند، لال­هایی شده­اند که از بیان حق عاجز شده­اند. «فی الظلمات» در تاریکی­ها دارند زندگی می­کنند. «مَنْ يَشَإِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ وَمَنْ يَشَأْ يَجْعَلْهُ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»[[31]](#footnote-31) آ ن که خدا توفیقش بدهد درصراط مستقیم حرکت می­کند، آن که خِذلانش بدهد مَخذولش کند از راه کج می­رود. «إِن أَتَاكُم عَذَابُ ٱللَّهِ أَو أَتَتكُمُ ٱلسَّاعَةُ »[[32]](#footnote-32)به این­ها بگو آیا اگر ناگهان مرگ شما رسید یا ناگهان عذابی نازل شد چه می­کنید؟ «أَغَيرَ ٱللَّهِ تَدعُونَ»[[33]](#footnote-33) در خانه­ی غیر خدا می­روید؟«إِن كُنتُم صادِقِينَ»[[34]](#footnote-34) یا غیر خدا شما پناهگاهی دارید؟ «بَل إِيَّاهُ تَدعُونَ»[[35]](#footnote-35) آنها پناه شما خداست «فَيَكشِفُ مَا تَدعُونَ إِلَيهِ إِن شَاءَ وَ تَنسَونَ مَا تُشرِكُونَ»[[36]](#footnote-36) اگردر مسیر منظّم او حرکت کرده­اید بله او دعای شما را هم اجابت می­کند و از شما کشف سوء می­کند و رفع بلا می­کند، لذا این جمله هم از مولای متقین ظاهراً یا از معصوم دیگری که فرمود؛ «كُلُّأُمَّةٍ قَدْرَفَعَاَللَّهُعَنْهُمْعِلْمَاَلْكِتَابِ*حِينَ* نَبَذُوهُ وَ وَلاَّهُمْ عَدُوَّهُمْ حِينَ تَوَلَّوْهُ*»[[37]](#footnote-37)* (امام جوادع) وقتی مردم کتاب آسمانی را پشت گوش انداختند، خدآوند علم کتاب را از ایشان بر می­دارد، اصلا ً با قرآن آشنا نخواهند بود ولو اینکه با الفاظ قرآن رفیقند، مأنوسند، اما علم قرآن ندارند، چرا؟ چون پشت گوش انداخته­اند، بعد فرمود: «وَ كَانَ *مِنْ*نَبْذِهِمُاَلْكِتَابَ»[[38]](#footnote-38). یکی از مصادیق اینکه پشت گوش بیندازند «أَنْ أَقَامُوا حُرُوفَهُ وَ حَرَّفُوا حُدُودَهُ»[[39]](#footnote-39) حروف قرآن را خوب محکم نگه می‌دارند، الفاظ قرآن را خوب حفظ می­کنند و اهل قرائت قرآن خیلی خوب است و چه بسا تفسیر قرآن هم خیلی خوب است و اما حدود قرآن را تحریف می­کنند، حروف قرآن محفوظ، ولی حدود قرآن تحریف می‌شود! «فَهُمْ يَرْوُونَهُ وَ لاَ يَرْعَوْنَهُ»[[40]](#footnote-40) برای مردم نقل می­کنند، روایت می­کنند قرآن را، اما رعایت قرآن نمی­کنند وَ اَلْجُهَّالُ يُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ لِلرِّوَايَةِ وَ اَلْعُلَمَاءُ يَحْزُنُهُمْ تَرْكُهُمْ لِلرِّعَايَةِ»[[41]](#footnote-41) جاهلانند که فقط دل­خوشند که ما قرآن را حافظیم، برای حفظ قرآن خوشحالند امّا عالمان آن کسانی هستند که برای نبودن عمل به قرآن محزونند، آن­ها چون رعایت قرآن نمی­شود محزونند ولی دیگران چون الفاظ قرآن ترویج می­شود خوشحالند! «يُعْجِبُهُمْ حِفْظُهُمْ لِلرِّوَايَةِ وَ اَلْعُلَمَاءُ يَحْزُنُهُمْ تَرْكُهُمْ لِلرِّعَايَةِ»[[42]](#footnote-42)

«ِبئسَ لِلظَّـلِمِينَ بَدَل»[[43]](#footnote-43) آخرش فرمود که بد بدلی است، به جای حق، باطل را می­گیرند، به جای خدا شیطان را جای او می­نشانند.

به هر حال اینها یک جملاتی که از قرآن کریم استفاده شد و این هم یک چند جمله­ای به عنوان موعظه بود عرض شد.

این روزها منسوب به زینب کبری(ع) هست، روز پانزدهم این ماه بنا بر آنچه نقل شده است روز وفات صدیقه­ی صغری زینب کبری علیه الصلاه والسلام بوده و این همان زینب کبری(ع) است که در زمان حکومت پدرش نه استاندار کوفه شد و نه قاضی بصره شد نه سربازی که شمشیر به دست بگیرد و در میدان جهاد برود امّا وقتی که می­خواست به زیارت جدّش برود شب می­رفت. حتی جوری هم می­رفت که امیرالمؤمنین جلو می­افتاد امام حسن و امام حسین(ع) دنبالش نزدیک حرم که می­رسیدند، مولا جلو می­رفت شمع­هایی که بود، شمع­های کم سویی بود این­ها رو خاموش می­کرد. وقتی امام حسن(ع) پرسید پدر! شما چرا خاموش می­کنید؟ فرمود می­خواهم قامت دخترم را کسانی که در حرم هستن نبینند.

آن همسایه­اش گفت: چند سال همسایه­ی دیوار به دیوارش بوده­ام نه قامتش را دیدم نه صدای او را شنیدم! وقتی به اسارت بردند، با قدرت و اکراه و اجبار بردن به مجلس مردانش، آنجا سرکوفت داد به همان رئیس حکومت وقت، به یزید سرکوفت داد: «أَمِنَ الْعَدْلِ يَا ابْنَ الطُّلَقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرَكَ وَسَوْقُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا»[[44]](#footnote-44) ای آزاد شده­ها این عدل است، این ­جا هم به همین اشاره می­کند که، زنان و دختران خود را پشت پرده قرار داده ­اید اما زنان و دختران پیغمبر را این ­چنین به مجلس مردان کشیده­اید.

صلّی اللهُ عَلَیکِ یا مَولاتَنا یا سَیِّدَتَنا یا بِنتَ امیرِالمُومِنینَ

پروردگارا به حرمت زینب کبری (ع) همه‌ی ما را بیامرز؛

توفیق بهره‎برداری از معارف قرآن به ما عنایت بفرما؛

حُسن عاقبت به همه‌ی ما عنایت بفرما؛

1. سوره‌ی انعام، آیه‌ی 38 [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره‌ی اسرا، آیه‌ی 13 [↑](#footnote-ref-2)
3. سوره‌ی انعام، آیه‌ی 38 [↑](#footnote-ref-3)
4. \_ شیخ محمود شبستری، گلشن راز . [↑](#footnote-ref-4)
5. سوره‌ی یوسف، آیه‌ی 105 [↑](#footnote-ref-5)
6. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی 9 [↑](#footnote-ref-6)
7. \_ دیوان لبیدبن ربیعه . [↑](#footnote-ref-7)
8. سوره‌ی­ ملک، آیه‌­ی3 [↑](#footnote-ref-8)
9. همان [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره‌ی جمعه، آیه‌ی 1 [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی 44 [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره‌ی نحل، آیه‌ی 49 [↑](#footnote-ref-12)
13. سوره‌ی اسراء، آیه‌ی 44 [↑](#footnote-ref-13)
14. \_ مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش 37 . [↑](#footnote-ref-14)
15. \_ منطق الطیر (عطار نیشابوری)، بیان وادی عشق. [↑](#footnote-ref-15)
16. \_مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش 37. [↑](#footnote-ref-16)
17. \_ مثنوی معنوی، دفتر سوم، بخش 37. [↑](#footnote-ref-17)
18. سوره‌ی نمل، آیه‌ی 18 [↑](#footnote-ref-18)
19. سوره‌ی نمل، آیه‌ی 20 [↑](#footnote-ref-19)
20. سوره‌ی نمل، آیه‌ی 22 [↑](#footnote-ref-20)
21. همان [↑](#footnote-ref-21)
22. سوره‌ی نمل، آیه‌ی 23 [↑](#footnote-ref-22)
23. سوره‌ی نمل، آیه‌ی24 [↑](#footnote-ref-23)
24. سوره‌ی­ عبس، آیه‌­ی 17 [↑](#footnote-ref-24)
25. سوره‌ی انعام، آیه‌یی 38 [↑](#footnote-ref-25)
26. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، ج‏11، ص: 323 [↑](#footnote-ref-26)
27. تفسیر مجمع البیان و نورالثقلین ذیل آیه 38 سوره انعام [↑](#footnote-ref-27)
28. نهج البلاغه، نامه 31 [↑](#footnote-ref-28)
29. نهج البلاغه، نامه 31 [↑](#footnote-ref-29)
30. سوره‌ی­ انعام، آیه‌ی 39 [↑](#footnote-ref-30)
31. همان [↑](#footnote-ref-31)
32. ، آیه‌ی 40سوره‌ی انعام [↑](#footnote-ref-32)
33. همان [↑](#footnote-ref-33)
34. همان [↑](#footnote-ref-34)
35. سوره‌یی انعام، آیه‌­ی 41 [↑](#footnote-ref-35)
36. همان [↑](#footnote-ref-36)
37. امام جواد علیه السلام – کافی جلد 8 صفحه‌ی 52 . [↑](#footnote-ref-37)
38. کافی جلد 8 صفحه‌ی 52 . [↑](#footnote-ref-38)
39. همان [↑](#footnote-ref-39)
40. همان [↑](#footnote-ref-40)
41. کافی جلد 8 صفحه‌ی 52 [↑](#footnote-ref-41)
42. کافی جلد 8 صفحه‌ی 52 [↑](#footnote-ref-42)
43. سوره‌ی کهف، آیه‌ی 50 [↑](#footnote-ref-43)
44. **خطبة السيدة زينب عليها السلام في مجلس يزيد/مقتل الحسین مقرم صفحه‌ی 357-359 / بحارالانوار جلد 45 صفحه‌ی 132- 135 .** [↑](#footnote-ref-44)